باری بود از یار بار اندیشه کن ای سلیم آب ز سرچشمه ببند یعنی ای شخص سلیم الطبع احبس الماء من اول العین که چو پر شد

الظاهر ان فاعله ضمیر راجع الی الماء یعنی اذا کثر الماء بالجویبار من العین چو پر شد نتوان بستن المصدر مضاف الی المفعول اعنی

جوی بیت سخنی در نهان نباید گفت یعنی که بر هر انجمن نباید گفت ای لا ینبغی ان یقال القول الذی لا یصلح ان

بین الناس فی الجمع حکمت دشمن ضعیف که در طاعت آید ای یظهر الاطاعة و دوستی نماید کانه عطف تفسیری مقصود

وی از آن الی دشمن جز آن نیست که دشمنی قوی گردد بالکاف الفارسیة و گفته اند بر دوستی دوستان اعتماد نیست تا کا قال

علی رضی الله عنه اخوان زماننا جواسیس العیوب تا بتملق بکسر القاف دشمنان چه رسد حسن الاعتمادی ای لا اتصل منه

علی تملق الاعداء حکمت هر که دشمن کوچک ای صغیر را حقیر شمارد ای یعده ذلیلا ضعیفا بدان ماند که آتش اندک را

مهمل گذارد ای لا یطفئه و لا یخاف احراقه قطعه امروز بکش امر من کشتن چو میتوان کشت ای لا تؤخره که آتش چو بلند

بالنون بعد اللام شد جهان سوخت ماض فی الاصل و معناه هنا الاستقبال لوقوعه فی حیز الشرط مگذار که زه کند

کمان را امروز دشمن که بتیر میتوان دوخت حکمت سخنی در میان دو دشمن چنان گوی که اگر دوست شوند شرم زده نباشی

مثنوی میان دو کس جنگ چون آتش است والنار تزداد بالحطب سخن چین بکسر النون الثانیة للاضافة وصف ترکیبی

التمام بدبخت هیزم کش است فالجدال یزداد بسببه النمیمة کنند این و آن ای احدهما والآخر خوش دگر باره دل با

لمصالحة وی بفتح الواو اندر میان ای فیما بینهما کور بخت بالکاف العربی کنایة عن کم دولة حال و خجل بفتح الخاء و کسر

الجیم میان ظرف ای بین الشخصین آتش افروختن ای الفاد ... نه عقلست یعنی مقتضای عقل نیست خود در میان

سوختن کانه تعلیل قطعه در سخن با دوستان آهسته ای لا ترفع صوتک و لا تفش سر ای تا ندارد دشمن خونخوار گوش

ای تسمع فیطلع پیش دیوار آنچه گویی هوش دار ای لا تغفل تا نباشد در پس دیوار گوش حکمت هر که با دشمنان

دوستان خود دیگر النون بین دوستی کند و فی بعض النسخ صلح کند سر آزار دوستان دارد بیت بشوی امر من شستن ای خرد

مند از آن

مند از آن دوست دست کنایة عن ترک الصحبة والالفة که با دشمنانت بود هم نشست ای جلیس حکمت چون در امضای کا

١١٩ رها و اجرا ای عمله متردد باشی یعنی ان تفعله و ترکه آن طرف اختیار کن که بی آزار تر بر آید کلمة بر للتفضیل هنا کما مر را بیت با مردم

بفتح المیم و سکون الدال سهل خند صعب گوی امر من گفتن و درشتی مکن نهی منه با آنکه در صلح کوبد ای باب صلح زند ای یقرع باب الصلح

جنگ مجوی حکمت تا کار بزر بفتح الباء الصلة بر می آید ای اذا حصل الامر بالذهب جان در خطر نهادن نشاید ای لا ینبغی خرج

المال لیندفع من الروح الضرر کما قیل ان المال وقایة للنفس بیت چو دست از همه حیلتی در گسست بضم الکاف الفارسیة ماض مجهول من

گسستن و بهر الحاء هنا بفتح السین للمقافیة والمعنی اذا لم تظفر بجمیع الحیل حلالست بردن بشمشیر دست ای حل لک الاخلاص بالمضاربة با

لسیف کما قیل آخر الحیل السیف حکمت بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود بر تو رحمت نکند بیت دشمن کلمة مقدرة چو بینی ناتوان

بمعنی الضعیف لاف از بروت بضم الباء الشارب و کسر التاء للاضافة خود مزن نهی من زدن ای لا تتکلم بکلمات ناشئة عن التصلف

والغرور اعتقاد اعلی فوق مغز بیست بیاء الوحدة در هر استخوان و کذا الیاء فی قوله مردیست در هر پیرهن تعلیل للنهی حکمت هر که بدی را

بکشد بضم الکاف العربی خلق را از بلای او و من ظلمه برهاند ای خلصهم و هو ان انعام علیهم و او را از عذاب خدا ای اذ لو لم یقتله

کان یوذی الناس فیعذب فی الآخرة قطعه پسندیده است بخشایش ولیکن مرهم منه نهی نهادن بر ریش بکسر

نداند که الشین للاضافة ای جراحت خلق آزار بکسر القاف والراء وصف ترکیبی مرهم مفعول النهی آنکه رحمت کرد بر مار بقتله ندانست که آن

ظلمست بر فرزندان آدم قطعه نصیحت از دشمن پذیرفتن ای قبول النصح من العدو خطاست لانه لا یرشد الی الخیر ولیکن شنیدن ر

واست بل الحسن تا بخلاف آن کار کنی عین صوابست مثنوی حذر کن ای اجتنب زانچه دشمن گوید آن من الامر

زند الذی یقول العدو و آن کن ای افعله که بر زانو زنی یعنی لو لم تجتنبه تندم ... ندامة حتی تضرب علی الرکبة دست تغابن بالکاف

معقول ... گرت راهی نماید فاعله ضمیر دشمن راست چون تیر صنعة راه از آن برگرد بفتح الکاف الفارسی ای ارجع و راه

دست چپ گیر حکمت خشم بیش بالتاء العربی از حد بتشدید الدال فی الاصل وحشت ای نفرت آرد و لطف بی وقت هیبت ببرد

Copyright © King Saud University